



غوغای عشق‌بازان

مجموعه نثر ادبی

مهدی درویش پور

سرشناسه : درویش پور، مهدی، ۱۳۶۲ -
عنوان و نام پدیدآور : غوغای عشقباران : مجموعه نثر ادبی/مهدی درویش پور.
مشخصات نشر : تهران : هزاره ققنوس، ۱۳۹۲.
مشخصات ظاهری : ۷۲ ص.
شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۲۸۶-۰۲۶-۳
وضعیت فهرست نویسی : فیبا
موضوع : نثر فارسی- قرن ۱۴
رده بندی کنگره : (۱۳۹۱ ۸۵۳۲۴۹ / ۲۱ PIRA-
رده بندی دیویی : ۸۹۸/۸۶۲
شماره کتابشناسی ملی : ۲۱۲۵۷۸۲



انتشارات، هزاره ققنوس

غوغای عشقباران

مهدی درویش پور

ناشر: هزاره ققنوس

شمارگان: ۱۱۰ نسخه

نوبت چاپ: اول ۱۳۹۲

قیمت: ۵۸۰۰۰ ریال

چاپ و صحافی: آتیلیه سفیر

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۸۶-۰۲۶-۳

تلفن: ۰۹۱۲۵۱۱۰۷۲۸ - ۰۲۱-۸۸۳۱۷۸۷۳۲

وب سایت انتشارات: www.nashrehezare.ir

آدرس: تهران - خیابان انقلاب - خیابان رامسر - پلاک ۱ واحد ۱۰۵

تهران صندوق پستی ۱۳۸-۱۵۷۱۵

- ۷ به یاد معلمان
- ۸ مادر...
- ۹ گیتی زیبا...
- ۱۰ ای یار شیرین من سلام
- ۱۱ رازم فاش شد...
- ۱۳ تمام وجودم... عزیزترینم...
- ۱۴ قصه‌های نبودنت...
- ۱۵ قصه ناتمام...
- ۱۶ امیر مهربان من، سایه پرتوان من
- ۱۷ تب و تاب...
- ۱۸ شب که می‌آید می‌ترسم...
- ۱۹ شیدای من
- ۲۰ دوست یار من سلام...
- ۲۲ نوازش یک برگ
- ۲۳ تابستان سرد...
- ۲۵ هوای پر امید...
- ۲۷ ای دوست
- ۲۹ چقدر دنیای کوچکی...

- ۳۱ ای فراسوی آسمان،
۳۳ خداحافظی
۳۵ نمی‌دانم در ابتدا تو را دوست بنامم یا...؟
۳۶ یاد تو...
۳۷ ای خوش خط و خال کجا بودی...
۳۹ سمرت به سلامت...
۴۰ دوباره شبی را سحر کردیم
۴۱ ای دوست خوب من
۴۲ چقدر صبر...
۴۳ لحظه‌ی درنگ
۴۴ مرا بارانی
۴۷ ای کاش می‌توانستم دلت را روشن کنم
۴۹ بیایا با من بمان...
۵۰ ای خورشید...
۵۱ دوستم...
۵۲ بیکران دریا دیده...
۵۳ حقیقت، انسان...
۵۴ ای بی‌انتها...
۵۶ هیاوه‌ی آرزوی با تو بودن...
۵۸ از کدام جهت آغاز کنم...
۶۰ بوی محبت
۶۱ صداقت
۶۳ اشک در چشمانم حلقه می‌زند
۶۷ ای نگاه چقدر باورت دارم
۶۹ اهل کجایی اهل کدام سرزمینی
۷۱ صدای امید من...
۷۶ خدایا روزگار تاریکیست،
۷۹ سایه ای تو آسمان بی‌انتهای من است
۸۱ قصه تلخ پریشانی
۸۳ سزای ماندن
۸۴ سرود آغاز جهانم...
۸۶ ترانه شکوه
۸۷ جشن بیداری



به یاد معلولان

با سلام به کسانی که تمام جِششان قدرت بینایی بشر است.
 آن کسانی که با جِششان می‌فهمند چه کسی قدرت خویش را
 در بینایی می‌بینند..
 کسانی که مهربانی را در حشم می‌بینند و می‌فهمند همه احساس
 در نگاه نهفته شده اما چه حال کسی نمی‌داند این کسان در پرتو
 زیبایی خود طوری می‌نگرند که جهان خود را به سوی افقی دیگر
 می‌برند و نمی‌دانند وسعت عشق کسان در فراسوی آسمانی دیگر است
 و نگاهشان مملو از نشاط و حضور خوب دیگری است.
 عشق می‌بندند و نگاه معصومانه خود را نمی‌فروشند تا کسی حس
 و عاطفه را به حراج نبرد.
 می‌دانند این حس کسی می‌خواهد که قدرت حضور را در بوی
 پیراهن یوسف بفهمند...



مادر...

مادرم تمام خویشتنم...
 واژه‌ای نیست که نور را وصف کنم، حضورت همیشه در قلبم ثابت
 است. سایبان بلند زندگیم تویی
 نور خورشید را در چشمانت می‌بینم اما چشمانت وامدار نور نیست
 گرمای وجودت آرامش‌بخش روح من است، چگونه می‌توانم دنیای
 پرتلاطم زندگی را شریک کسی بدانم که دروغ زیباست...
 حقیقت است بهشت زیر پای توست...
 آواز خوش خود را برای من می‌خوانم،
 صدایم پرندگان را فراره می‌دهد تویی که می‌گویی خوش است...
 می‌خوانم حس تو مرا تا بانگ سحرگاهان می‌برد
 فاصله میان من و تو نیست من از توام تو از دیار بزرگ مادران.
 مادرم
 تمام خویشتنم...